

## تبیین ولایت تکوینی و تشریحی پیامبر | و ائمه<sup>^</sup>

□ هدایت حسین محصلی \*

### چکیده

«امامت»، اصل بنیادین و مابه‌الجمع میان مکتب عرفانی و تشیع است. این اصل، به دلیل اهمیت و تأثیرش در سرنوشت جهان اسلام و مسلمانان، و نیز به خاطر کاربردهایش در فرهنگ و تمدن اسلامی و پیوندش با نبوت، ولایت و خلافت، از همان آغاز مورد توجه اندیشمندان مسلمان بوده، و به تبع بحث امامت، همواره باعث اختلاف و درگیری‌ها شده و پیوسته مورد مناقشه علماء، محدثان، فقها، و متکلمان است. به تبع بحث «امامت» مباحث «ولایت تکوینی» و «ولایت تشریحی» نیز، یکی از پر دامنه دارترین مسائلی است که پیوسته ذهن اندیشمندان اسلامی را به خویش مشغول داشته است. اهل سنت، با استناد به بلوغ فکری مردم، همه وقایع تاریخی، آیات و احادیثی که به نوعی مسأله ولایت و امامت را مطرح می‌کند، توجیه می‌نمایند و متفکران شیعی، با تکیه به آیات، روایات، متون تاریخی، و تفسیری، به اثبات «ولایت تکوینی» و «ولایت تشریحی» پرداخته‌اند. جستار حاضر، با توجه به موقعیت امروزی این مباحث، آن را، در آیات، روایات، متون تاریخی و تفسیری با تأکید بر منابع اسلامی، کاویده است. کلید واژه‌ها: امامت، ولایت، خلافت، ولایت تکوینی، ولایت تشریحی، شیعه و اهل سنت.

## طرح مسئله

در تعریف «امامت»، در ظاهر اختلاف به نظر نمی‌رسد. دانشمندان اهل سنت و تشیع، همگی با اندک تفاوت ازهم، آن را چنین تعریف نموده‌اند: «امامت» عبارت است از ریاست فراگیر و همه‌جانبه در قلمرو دین و دنیای مردم، بر اساس جانشینی پیامبر اسلام<sup>1</sup>، اما در آن سوی این ظاهر مورد اتفاق، اختلاف عمیق در دیدگاه‌های شیعه و سنی وجود دارد. از طرفی اهل سنت امامت را تا حد یک سلطنت حاصل از قهر و غلبه تنزل داده، و از طرفی دیگر امامت از دیدگاه شیعه، تا مقام «ولایت تکوینی» و «ولایت تشریحی» مطلق، بالا می‌رود. چنانچه که در مورد اوصاف نیز، دیدگاه شیعه و سنی تفاوت دارد.

نظریه پردازان با رویکردهای گوناگون<sup>(1)</sup> به «ولایت» پژوهی و حوزه‌های متنوع آن پرداخته‌اند. بازنگری و باز پروری حوزه‌های متنوع «ولایت» و ساحت‌های متکثر آن در حقیقت با «توحید» بهم‌گره خورده است. به بیان دیگر، «ولایت» با همه مراتب و تفاوت درجات‌شان، تفسیر و تبیین شده از «خدای سبحان» تا «انسان کامل» و از «انسان کامل» تا «خدای سبحان» در دو منحنی فراز و فرود (قوس صعود و نزول) در دایره هستی، معنا و مبنا می‌یابد.

نظریه «انسان کامل»، به مسأله «امامت» و تحلیل ضرورت وجود «ولی» و «امام» را به عنوان «انسان کامل» و نقش او را در سلوك الی‌الحق، مورد بحث قرار می‌دهد.

با توجه به تفاوت دیدگاه، پرسش بنیادین این است که مقصود از ولایت تکوینی و تشریحی چیست؟ ولایت تکوینی و تشریحی چه مراحل دارد؟ آیا ائمه<sup>2</sup> حق جعل احکام و قانون را دارند؛ یا تنها وظیفه آنان تبیین و تبلیغ احکام است؟ و اگر دارند حد و مرز آن تا کجاست؟ آیا ولایت تکوینی و تشریحی با توحید افعالی و ربوبی سازگار است و دلایل آن چیست؟

میان طرفداران این دو مکتب، در یافتن پاسخ به سؤالات فوق، مناظرات و مناظرات فراوانی در گرفته و کتاب‌های متعددی نگاشته شده است. مقصود این نوشتار تحلیل و تبیین ولایت تکوینی و تشریحی امامان معصوم<sup>3</sup> است که این پژوهش با مددگیری از آیات،

روایات، متون تاریخی و تفسیری به اثبات نظریه و طرد و دفع شبهات در این حوزه همت نموده است

## الف) مفهوم‌شناسی

### ۱. ولایت

در «دانش لغت»، برای واژه «ولایت» دو قرائت بازشناسی شده است. برخی، «ولایت» را (به کسروا) خوانده، مفهوم تدبیر، امارت، سرپرستی و... را از آن استخراج نموده است؛ برخی دیگر «ولایت» را (به فتح واو) قرائت کرده، معنای محبت، نصرت، ربوبیت و یاری کردن را به دست آورده است، که هر دو قرائت در زبان عرب کاربرد دارد. (طریحی، ۱۳۶۵، ج ۱-۲/۴۵۵).

راغب اصفهانی اعتقاد دارد که «ولایت» و «ولاء» و «تولی» هم خانواده هستند به معنای تحقق دو چیز است به گونه‌ای که میان آندو فاصله‌ای پدید نیآورد و پیوندشان از هم نگسلد. (اصفهانی، بی تا/۵۳۳). با توجه به کاربرد متعدد آن در لغت، لغت‌شناسان آن را در معنای: نصرت، محبت، تصدی امر، قرابت، حکومت و تولیت، (احمد بن فارس، بی تا، ۶/۱۴۱؛ زمخشری، بی تا/۵۰۹؛ الفیومی، بی تا/۲۴۸) همداستان می‌دانند.

حکما، «ولایت» را از «ولی» گرفته و به معنای قرب و نزدیکی معنا کرده‌اند، لذا «حبيب» را «ولی» می‌گویند؛ زیرا که به محبتش نزدیک است. «ولایت»، در اصطلاح عرفا عبارت است از قرب و نزدیکی به خدای سبحان. (قیصری، ۱۳۸۲، ج ۱/۱۶۷-۱۶۸؛ ملاصدرا، ۱۴۱۹ق، ۲/۵۷۳).<sup>(۲)</sup> چنانچه جرجانی می‌نویسد: «ولایت» در لغت به معنای مطلق قرب است، اما در اصطلاح عرفا در قلمرو قرب به خدای سبحان استعمال می‌شود. (جرجانی، بی تا/۳۲۹).

ابن اثیر، از نهایت قرب خداوند متعال به «ولایت» تعبیر می‌کند. (ابن اثیر، بی تا، ۲۲۷/۵). چنانچه، علامه طباطبایی نیز اعتقاد دارد که کمال نهایی انسان «ولایت» است، و مقصد نهایی از تشریح شریعت حقه، همین «ولایت» است. (طباطبایی، بی تا، ۱۳/۶).

«ولایت» در متون عرفانی، همان قیام عبد، به حق در مقام فنا از نفس خود است؛

«ولایت» دو قسم است: «ولایت عام» و شمول‌گرا، که مشترك است میان تمام مؤمنان و شامل کسانی است که به خداوند ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهد؛ و «ولایت خاص»، که مخصوص است به سالکان واصل، که در حق فنا شده، و به او بقا یافته‌اند. (سجادی، ۴۹۲/۱۳۶۲). بنابراین «ولی» کسی است که در خداوند فانی شده و مظهر همه اسما و صفات خداوند باشد. (قیصری، بی‌تا، مقصد دوم، فصل دوم).

با این تعریف، «ولی» (امام) کسی است که برتری درجه‌ای وجودی را در بالاترین نقطه هرم هستی دارد، و نزدیک‌ترین انسانی زمان خود، به خدای سبحان می‌باشد. چنین کسی شایسته آن خواهد بود که «خلیفه‌خدا» در جهان هستی باشد. چنانچه عبدالجبار نیز «ولی» را کسی می‌داند که برامت ولایت دارد و به گونه‌ای در امور آنان تصرف می‌کند، که دستی بالای دست او نیست. (همان).

از این‌رو، این واژه با هیئت‌های مختلف (به فتح و کسر) در معانی «حب و دوستی»، «نصرت و یاری»، «متابعت و پیروی»، «سرپرستی»، «حکومت» و... استعمال شده که وجه مشترک همه این معانی همان قرب معنوی است که به صورت‌های گوناگون تجلی یافته است. در نتیجه، «ولایت» در مقام «خلافت»، علاوه بر جنبه‌ی تشریح، جنبه‌ی تکوین هم پیدا می‌کند. (کاشانی، ۵۴/۱۳۷۰).

## ۲. امامت

لغت‌شناسان برای کلمه «امامت» معانی مختلف و کاربردهای گوناگون را ذکر نموده‌اند. مانند: مقدم، قیم، سرپرست، راه، ناحیه، پیشوا، قصد کردن، پیشی گرفتن، کسی که مورد اقتدا قرار می‌گیرد (اصفهانی، بی‌تا/۲۴؛ طریحی، بی‌تا، ۱۰/۶). بنابراین، «امام» به شخصی اطلاق می‌شود که به او اقتدا می‌کنند، و وی را در امور، مقدم می‌دارند. از این‌رو، خداوند در آیه شریفه (انی جاعلک للناس اماما) حضرت ابراهیم<sup>×</sup> را امام معرفی کرده است تا مردم به او اقتدا و از او تبعیت کنند. در «دانش‌کلام»، متکلمان شیعه و اهل سنت، امام را

شخصیتی می‌دانند که به نیابت از پیامبر | ریاست دین و دنیای مسلمانان را بر عهده دارد و به حفظ دین و دنیای آنان می‌پردازد.

ابن خلدون نخست خلافت را به «نیابت از صاحب شریعت، در حفظ دین و سیاست دنیا»، تعریف می‌کند و پس از آن می‌گوید این مقام را خلافت و امامت و متصدی آن را امام و خلیفه نامیده‌اند. از این رو، به او امام می‌گویند که مانند امام در نماز جماعت، از او تبعیت و به او اقتدا می‌کنند و از این رو به او خلیفه می‌گویند که جانشین پیامبر اکرم در امت او است. (ابن خلدون، بی‌تا/۱۹۸). ماوردی نیز همین تعریف را برای امامت ذکر کرده است. (ماوردی، ۱۴۱۶ق/۷). علامه حلی امامت را به «ریاست عامه در دین و دنیا، برای شخصی از اشخاص» تعریف کرده است. (حلی، ۱۴۱۵ق/۴۳۹) شیخ مفید امامان را جایگزینان پیامبران | در روان کردن احکام و برپا داشتن حدود الهی و پاسداری از شرایع و تربیت کردن نوع بشر می‌داند. (کدورت، بی‌تا/۱۴۱). عبدالجبار نیز امام را کسی می‌داند که بر امت ولایت دارد و به گونه‌ای در امور آنان تصرف می‌کند که دستی بالای دست او نیست. (همان).

علمای اهل سنت، به مسأله «امامت» تنها به عنوان سرپرست جامعه به آن نگاه می‌کنند. از نظر آنان کار «امام»، تنها ریاست جامعه اسلامی است، و پیامبر همه مسایل را بیان نموده، و با وجود قرآن، مراجعه به هیچ منبع دیگر، لازم نیست. لذا آنان، جامعه را به دلیل سرپرستی ظاهری، نیازمند «امام» و «خلیفه» می‌دانند. غزالی می‌نویسد: امروزه اساس «ولایت» (خلافت) شوکت و سلطه است. (غزالی، بی‌تا، ۱۴۱/۲؛ عبدالجبار، بی‌تا، ۲۱۰-۲۱۱). این مفهوم، از نظر اهل سنت، تعریف حداکثری از «امامت» است در حالی که از نظر شیعه معنای حداقلی «امامت» است. این نوع فهم از «امامت»، در دامن «فروع دین» حیات می‌یابد. و به قلمرو «فقه» مربوط است. اهل سنت، اعتقاد دارد که با رحلت پیامبر |، چنانچه شأن نبوت، ختم گردید، بقیه شأن‌های پیامبر مثل تشریح و تبیین وحی و تفصیل احکام، قضاوت، و وساطت فیض بین آسمان و زمین نیز، پایان پذیرفت. آنان می‌گویند: پیامبر | تنها معصوم است و پس از ایشان از جانب خداوند، کسی یا کسانی برای تبیین و تشریح

معصومانه وحی و... معین نشده است، و حتی ریاست دنیای مردم به عهده مردم وا گذاشته شده است. (مطهری، بی تا/ ۵۰-۵۱).

شیعه، اعتقاد دارد که با ختم نبوت، دیگر شأن‌های پیامبر ا استمرار دارد. آنان می‌گویند: قرآن نیازمند تشریح و تبیین معصومانه است. لذا از جانب خداوند، کسانی عهده‌دار آن گشته‌اند. این افراد منصوب از جانب خداوند که توسط پیامبر ا به مردم معرفی شده‌اند، در کلام شیعه، به نام «امام» یا «ولی» نامیده می‌شود. (شیخ مفید، بی تا، ۳۹/۴؛ مصباح یزدی، راهنمایشناسی، بحث امامت).

متکلمان شیعه (حلی، بی تا/ ۴۳۹؛ مکدورت، بی تا/ ۱۴۱) با افزودن مولفه‌های مهم مثل «علم‌لدنی» و «عصمت»، «امامت» را تعریف می‌نمایند<sup>(۳)</sup> که اهل سنت به اتفاق «امامت» را با این دو عنصر تعریف نمی‌کنند. (ماوردی، بی تا/ ۵). عرفا، اضافه بر مولفه‌ی «علم‌لدنی» و «عصمت»، مولفه‌ی دیگر را در درون مایه «امامت» مطرح کرده‌اند که آن را «ولایت» می‌نامند. عرفا، با پیوست «امامت» به «ولایت»، آن را، پایه و سرچشمه همه صفات کمالیه دانسته، نقش و تأثیر «امام» را از قلمرو «تشریح» به قلمرو «تکوین» نیز جاری و ساری می‌دانند.

براساس گزارش تاریخ، تعریف‌های موجود از «امامت»، نشان می‌دهد تصویر واحد از «امامت» وجود ندارد. برخی بر حسب یکسانی لفظ، گمان کرده‌اند که حقیقتاً شیعه و سنی در تصور «امامت» و چیستی آن، اختلاف عقیده ندارند و اختلاف آنان تنها به مصداق بر می‌گردد؛ یعنی به این که امام کیست، و نه امامت چیست؟ برخی شباهت ظاهری تعاریف را برنتابیده، بلکه تعاریف شیعه و سنی از «امامت» را معمای تلقی کرده‌اند که باید حل شود؛ زیرا آنان اعتقاد دارند که در باطن این شباهت ظاهری، تضاد روشن و غیر قابل جمع وجود دارد. حاصل سخن آنان این است که: اهل سنت در مسأله «امامت»، گرفتار تناقض آشکار گردیده‌اند؛ زیرا از طرفی به تعاریفی تکیه دارند که «امام» را اسلام‌شناس عادل و مجاز از طرف رسول خدا می‌دانند و از جانب دیگر، در مقام تعیین مصداق، نه این شرایط را در نظر دارند و نه چنین شرایط در امامان آنها وجود دارد. برخی از معاصران بر این نکته توجه کرده‌اند

که اساساً اختلاف شیعه و سنی در مسایل «امامت»، به تباین تصویر آنان از حقیقت «امامت» بر می‌گردد، نه اختلاف شیعی و سنی در مصداق. (مصباح یزدی، راهنماشناسی، بی‌تا/ ۳۹۶-۴۱۱).

نگاه تحقیقی، به اختلاف اساسی اندیشه شیعه و سنی در حقیقت و تعریف «امامت» باورمند است؛ چرا که اولاً، «کلامی» بودن مسأله «امامت» نزد شیعه و «فقهی» و فرعی بودن آن نزد اهل سنت، نشان‌گر، دو تصویر کاملاً متخالف از «امامت» است. ثانیاً، نزد شیعه، وجوب نصب امام، بر خداست و نزد اهل سنت، بر امت و مکلفان. ثالثاً، «امامت» در مفهوم شیعی، تداوم «نبوت» نبی خاتم است و هدایت الهی و عدالت اجتماعی از وظایف عمده اوست. به همین جهت شیعه اعتقاد دارد که «امام» باید معصوم باشد، قول و فعل امام مثل قول و فعل «پیامبر»<sup>۱</sup>، می‌تواند منشأ استنباط احکام فقهی و کلامی باشد و «امامت» در مفهوم سنی آن، تداوم «نبوت» نیست، بلکه به منزله تئوری حکومت در جامعه دینی است که یا به جدای «دین» از «سیاست» می‌انجامد و یا به ابزاری کردن «دین» برای «سیاست» می‌رسد که هر دو تجربه، در تاریخ دولت‌های اسلامی اهل سنت رخ داده است. رابعاً، مفهوم شیعی «امامت»، بر خلاف تصور آن نزد اهل سنت، بر تقسیم‌بندی انسان‌ها به دو گروه: انسان هابط و انسان‌های استوار است. انسان هابط، انسانی است که به زمین ظلمت‌ساز ماده و طبیعت تبعید شده است، در حالی که انسان‌های، از مقوله هبوط و سقوط نیست، بلکه از مقوله فرستاده شدن و مأموریت است. اندیشه‌وران شیعه، بر اساس چنین تصویری از «امامت» به الهی و آسمانی بودن آن تأکید دارند. بنابراین، ریشه اختلاف تشیع و تسنن در مسایل «امامت»، به دوگانگی تصویر آنها از «امامت» بر می‌گردد، «امامت» در تصویر شیعی، تداوم «نبوت» است هویت لطف الهی بودن و مأموریت آسمانی او هدایت و مدیریت جامعه دینی را داراست. در نتیجه، مؤلفه‌های «امامت» عبارتند از: جانشینی پیامبر، ریاست عامه، ریاست الهی، و حافظ شریعت بودن.

### ۳. خلافت

واژه «خلافت»، در کاربرت عرفا، کاربردهای متعدد دارد، ولی در معانی: نیابت و

جانشینی، شهرت یافته است. (دهخدا، بی تا، ماده خلیفه و خلافت؛ اصفهانی، بی تا/ ۱۵۶) برخی، «خلافت» را به مظهر «الله» که جامع جمیع اسما و صفات حق است، تعریف نموده‌اند، و آنان، کسی را «خلیفه» می‌دانند که مظهر جامع جمیع اسما و صفات حق بوده، و وسیله کمال عالمیان گردد. از اینرو، آنان، انسان کامل را که از توسعه یافتگی وجودی و جامعیت کامل بهره‌مند است، شایسته پوشیدن ردای بلند «خلافت» می‌دانند. (شجاعی، ۱۳۷۲/ ۸۳-۸۴).

برخی، «خلافت» را به معنای فقر وجودی و فنای مطلق در حق تعالی دانسته و به این نکته توجه داده‌اند که: «خلیفه‌ای» مطلق کسی است که خود را عین فقر و ربط به حق بداند. (خمینی، بی تا/ ۹۵-۹۶). بنابراین، «خلافت» در فرهنگ عرفانی، نه به مفهوم جانشینی، بلکه به معنای مظهریت انسان کامل از اسما و صفات حق تعالی است. آن مظهر و انسان کامل، روح محمدی است که «خلافت» آن در عالم جاودانگی و همیشگی است. پس، «خلیفه‌خدا» در واقع، همان موجودی است که دست خدا از آستین او ظاهر گردد. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ۳/ ۳۰۷-۱۱۰) برخی، «خلافت» را تصرف انسان کامل در عالم از جنبه‌ی الوهی به عنوان تبعیت نه اصالت، تعریف نموده است. (کاشانی، بی تا/ ۲۶۹).

ابن خلدون «خلافت» را نیابت از صاحب شریعت، در حفظ دین و سیاست دنیا دانسته و می‌گوید: این مقام (نیابت از صاحب شریعت) را «خلافت» و «امامت»، و متصدی آن را «امام» و «خلیفه» نامیده‌اند. از اینرو، به او «امام» می‌گویند که مانند امام در نماز جماعت، از او تبعیت و به او اقتدا می‌کنند و از اینرو، به او «خلیفه» می‌گویند که جانشین پیامبر اکرم | در میان امت او است. (ابن خلدون، بی تا/ ۱۹۸).

در نتیجه، مسأله خلافت الهی، در جهان هستی چه به صورت پیامبر و چه به صورت امام، بر مبنای «ولایت» توجیه می‌گردد. آن حقیقتی که بالاترین درجه «ولایت» را داشته باشد، «خلیفه» حق در قلمرو خلق است. پس «خلافت» چون «امامت»، یک واقعیت عینی و خارجی است. بنابراین، خلافت الهی غیر از دایره تکوین، امور تشریح را نیز در بر می‌گیرد؛



زیرا خلافت کامل به این است که حضرت پیامبر ا که مظهر همه اسمای حسنا و صفات متعالی حق است، در اسم استخلاف و صفت جعل خلافت نیز خلیفه خداوند باشد. از این رو، گفته‌اند: حضرت محمد بن عبدالله که حقیقت وجود او صادر اول و نخستین «خلیفه» و مظهر حق است، امیر مؤمنان علی × را که در علم و کمال و احاطه‌ای وجودی و واجدیت مقام جمع‌الجمعی، نزدیک‌ترین اشخاص و اصحاب به او است، صاحب مقام «ولایت» کلی بعد از خودش به عنوان خلیفه و جانشینش معرفی کرده است. (آشتیانی، ۱۳۷۵/۷۲۱؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ۱۰۰/۳، ۱۰۴، ۱۳۷).

بنابراین، «خلیفه»، در فرهنگ عرفانی «عبد» خدا و «رب» جهان است که جهانیان را پرورش می‌دهد. همه موجودات جهان، از جبروت و ملکوت تا عالم ناسوت، هر فیضی که دریافت کنند، تنها به واسطه «خلیفه» است. (ابن عربی، بی تا، ۶/۲). پس، «خلیفه»، حقیقت همه حقایق است. «خلیفه» با حقیقت جامع خود، به تربیت همه موجودات جهان پرداخته، و با امداد خود هر یک از آنها را به کمال شایسته‌اش می‌رساند. در نتیجه، اینکه: «خلیفه» حلقه اتصال کائنات به آن ذات قدیم در حوزه «ولایت» و «ربوبیت» است.

با بررسی معانی لغوی و اصطلاحی سه واژه «ولایت»، «امامت» و «خلافت» و کاربرد آنها در متون اسلامی، معلوم گردید که «ولایت»، هر چند موارد کاربرد بسیار دارد، اما یک معنای کلی دارد که میان همه مصادیق، مشترك است. «ولایت» نوعی تسلط فرد یا گروهی بر دیگران است که به شکل‌های گوناگون جلوه‌گر می‌شود. بدین ترتیب، این نتیجه حاصل می‌شود که واژه‌های «ولایت»، «امامت»، «خلافت» و مشتقات آنها در فرهنگ اسلامی، چه در معنای لغوی به کار رفته باشند و چه در معنای اصطلاحی، واژه‌هایی هستند که بار سیاسی دارند و هر چند رهبری دینی را در بردارند، ولی رهبری سیاسی اجتماعی از آنها تفکیک پذیر نیست، مگر این که قرینه‌ای وجود داشته باشد که معنای خاصی از آنها اراده شده است. پس، در هر مورد که این واژه‌ها مطلق و بدون هرگونه زمینه‌ای که معنای آنها را تغییر دهد، به کار رفته باشند، بر رهبری اجتماعی نیز دلالت دارند.

## ب) پیشینه‌ای تاریخی

دیرینه‌شناسی بحث «ولایت» نشان می‌دهد که این کلمه با عبارت «ولایت تکوینی» و یا «ولایت تشریحی» در قرآن و روایات نیامده و در مقابل، کلماتی در قرآن و روایات به کار رفته است که بر «ولایت تکوینی» و «ولایت تشریحی» دلالت دارند. کالبد شکافی آثار اندیشمندان اسلامی نیز حکایت از این نکته دارد که کاربرد «ولایت تکوینی» و «ولایت تشریحی» در گفتمان آنان سابقه‌ای چندان ندارند، بلکه همواره آنان، بجای «ولایت تکوینی» و «ولایت تشریحی» از کلماتی مانند «معجزه»، «کرامت» و... بهره می‌گرفتند. (حائری، ۱۴۶۰ق/۱۹).

بر اساس گزارش تاریخ، نخستین کسی که از عبارت «ولایت تکوینی» یا «ولایت تشریحی» در گفتمان علمی مدد گرفت، شیخ محمد حسین اصفهانی است. وی، در انوار القدسیه، جهت تبیین مقام و موقعیت مولا علی<sup>×</sup> از کلماتی «ولایت تکوینی» و «ولایت تشریحی» مدد جست و شعر ارجمند در مدح آن حضرت بیان داشت و هم‌چنین در مدح امام هشتم<sup>×</sup> نیز از این دو کلمه استفاده کرده است. (اصفهانی، بی‌تا/۲۸ و ۵۹).

انوارالقدسیه مرحوم اصفهانی فتح باب شد و از آن به بعد اندیشمندان در باب «ولایت تکوینی» و «ولایت تشریحی» پیامبر ا و امامان معصوم<sup>×</sup> کتاب‌ها و مقالاتی نگاشتند. از معاصران، شهید مطهری با تألیف کتاب ارزشمند «امامت و رهبری» و «ولاها و ولایت‌ها» گام مهمی در مباحث «ولایت» برداشت و با تهاجم دیگر اندیشان در حوزه «ولایت» حضرت آیت‌الله جوادی آملی با نوشتن کتاب‌های «ولایت در قرآن» و «ولایت در انسان» افق‌های جدید را فراروی حقیقت‌طلبان گشود، و نیز حضرات آیت‌الله صافی گلپایگانی و آیت‌الله سبحانی با نگاشتن کتاب مستقل در حوزه «ولایت تکوینی» و «ولایت تشریحی» تشنگان وادی حقیقت به سرچشمه حقیقی «ولایت» رهنمون گردید. هم‌چنین نویسندگان زیادی دیگر مانند: آقای هشام شری‌العاملی، مصطفی وهبی‌العاملی و... در قالب کتاب، مقاله و شبکه‌های اجتماعی چون اینترنت، فیس‌بوک و... مطالب را ارائه دادند.

### ج) اقسام ولایت

«ولایت»، براساس «مولی‌علیه» خودش، ساحت‌های مختلف دارد. در یک تقسیم‌بندی، «ولایت» به دو قسم «ولایت تکوینی» و «ولایت تشریحی» (ملاصدرا، بی‌تا/ ۴۸۷). تقسیم می‌گردد که در ذیل به آن‌ها اشارت می‌گردد:

### الف) ولایت تشریحی

تشریح، در دانش لغت مصدر باب تفعیل است که گاهی با کاربرد «الشریعة» به کار گرفته شده که در این صورت به معنای رساندن شتران در کنار نهر جهت رفع عطش آنان، معنا گردیده و زمانی، با کار بست شرع، شارع و الشریعة، استفاده شده که در این صورت به معنای «دین» تفسیر گردیده است. (ابن اثیر، بی‌تا/ ۴۶۰). اما معنای «تشریح» اما در اصطلاح اندیشمندان به جعل و قانون‌گذاری به کار رفته است.

«ولایت تشریحی» در کار بست اندیشمندان دینی، به معنای حق قانون‌گذاری است که گاه در مقیاس محدود<sup>(۴)</sup> و زمانی در مقیاس گسترده<sup>(۵)</sup> کار برد دارد. (مکارم شیرازی، بی‌تا، ۱۶۱/۹).

در واقع، مقصود از «ولایت تشریحی» مقام و منصب قانونی است که از طرف خداوند به فردی از افراد، به عنوان یک مقام رسمی بخشیده شده، به عبارت روشن‌تر، «ولایت تشریحی» مقام و منصب قراردادی است که به خاطر اداره شئون اجتماعی به بر گزیده از جانت خداوند متعال داده می‌شود، مانند مقام نبوت و زعامت. (سبحانی، ۱۳۸۲/ ۱۰). این حق، بر اساس آیه قرآن کریم، اساساً از آن خداست و خداوند با گزینش پیامبران، و انگیزش آنان قوانین خود را به بشریت ابلاغ می‌کند. پیامبران، در این مقام دریافت‌کننده قانون از سوی خدا و ابلاغ‌کننده آن، به مردم است. البته بعید نیست که پیامبران به اذن خدا، حق قانون‌گذاری در مورد بعضی از احکام دینی را نیز داشته باشد. در نتیجه، «ولایت تشریحی» همان ولایت بر قانون‌گذاری و تشریح احکام است؛ یعنی اینکه کسی، سرپرست جعل قانون و وضع‌کننده اصول و مواد قانونی باشد.

## طبقه‌بندی و ولایت‌تشریحی

«ولایت‌تشریحی» در هندسه معرفتی مسلمانان، با توجه به معنی لغوی و کاربرد آن در قرآن کریم و احادیث، چهار کاربرد اساسی را می‌توان برای آن بازشناخت و از یکدیگر تفکیک کرد، که به تناسب بحث به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

### ۱. ولایت به معنی محبت

در این نگاه «ولایت» به این معنی است که اهل بیت، ذوی‌القربی پیغمبر اکرم هستند، در آیاتی قرآن کریم به همه توصیه شده است که نسبت به اهل بیت پیامبر محبت بورزند و آنها را دوست داشته باشند. «ولایت» به این معنی در آیات ذیل ذکر شده است:

- «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ». (شعراء/۱۰۹).

- «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (شوری/۲۳).

- «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا». (فرقان/۵۷).

- «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

شَهِيدٌ». (سبأ/۴۷).

از به هم پیوستن این چهار آیه به دست می‌آید که پیامبر اسلام نیز مانند سایر پیامبران الهی اجر و پاداش شخصی برای خود از مردم نخواسته است، بلکه مودت ذوی‌القربی، راهی به سوی خداست و چیزی که صد در صد به نفع خود مردم است، از آنها خواسته شده است.

و همچنین «ولایت» به این معنی در روایات نیز آمده است. روایات زیادی که توسط شیعه و اهل سنت نقل شده است که در آنها، محبت اهل بیت پیامبر اسلام یکی از مسایل اساسی اسلام بیان شده است. بنابراین، در مسأله «ولایت» به معنی محبت، شیعه و سنی با یکدیگر اختلاف نظر ندارند. (فخررازی، بی‌تا، ۲۷/۱۶۶؛ زمخشری، بی‌تا، ۴/آیه ۲۳ شوری).<sup>(۶)</sup>

## ۲. ولایت به معنی زعامت

در این کاربرد، «ولایت» به معنای ریاست دینی و اجتماعی است که مشتمل بر ترغیب و تحذیر مردم برای حفظ مصالح دینی و دنیوی است. بر اساس آیات قرآن کریم<sup>(۷)</sup> پیامبر ا در زمان حیاتش بر همه ولایتی امر داشته، و ولی امر مسلمین بودند. و این مقام ولایت امری را خداوند به ایشان عطا فرموده، در این که پیامبر ا چنین شأن داشته، و این شأن الهی بوده، میان شیعه و سنی بحثی نیست. در این کاربرد از «ولایت» هیچ اختلاف میان فرقه‌های اسلامی وجود ندارد، و «ولایت» به این معنی نزد همگان مقبول است. اما شیعه به این حد توقف نمی‌کند، بلکه فراتر از این سخن می‌گویند و اعتقاد دارد که پس از پیامبر اسلام طبق دلایل زیادی که غیر قابل انکار است این مقام به اهل بیت<sup>^</sup> رسیده است. (مرتضی، مطهری، ۱۳۷۴: ۵۰-۵۱). «ولایت» به این معنی مانند «نبوت»، عقلاً و شرعاً واجب است. دلیل عقلی آن «لطف» و دلیل شرعی آن آیات موجود در قرآن کریم است.<sup>(۸)</sup> در قرآن کریم، ولایت امر و تدبیر سیاسی، در ارزش، همسنگ تمامی رسالت، و نرساندن فریضه ولایت به مردم، با نرساندن پیام وحی، یکسان ارزش‌گذاری شده است.<sup>(۹)</sup> چنانچه قرآن کریم، تحقق نعمت الهی برای بشر را ولایت‌الله می‌داند که در بُعد تدبیر سیاسی و حاکمیت، از طریق پیامبر ا و اهل بیت تحقق می‌یابد، و با جعل آن، دین کامل می‌شود و نعمت، بر مسلمانان به اتمام می‌رسد.<sup>(۱۰)</sup>

## ۳. ولایت به معنای مرجعیت دینی

«ولایت» در این کاربرد همان مقام مرجعیت دینی است؛ یعنی دیگران باید از پیامبر ا پیروی کنند و دستورات دینی را از او بیاموزند. روشن است که چنین مقام مستلزم عصمت است؛ زیرا اگر خطا و گناهی ممکن بود دیگر جای نداشت که او را پیشوا و مقتدا معرفی کند تا قول و عملش حجت برای دیگران باشد. این همان منصبی است که قرآن کریم درباره پیامبر اکرم ا ذکر فرموده است. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا

اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا». (احزاب/۲۱).

در این آیه و آیاتی<sup>(۱۱)</sup> دیگر، رسول الله | الگوی حسنه معرفی کردیده که مردم باید رفتار و اخلاقشان را با رفتار و اخلاق او، تطبیق دهند و او را مقتدای خویش سازند. این مقام بر اساس آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». (مانده/۵۵). پس از پیامبر ا به اهل بیت<sup>^</sup> رسید؛ یعنی علی × وصی پیامبر است، و پیامبر ا کما و کیفاً اسلام را یا حداقل آنچه را که هست و باید گفته شود به علی × آموخت، و او را به عنوان يك عالم و کارشناسی متمایز از دیگران که مثل خود پیامبر ا خطاناپذیر بوده، و از جانب خداست، معرفی کرد. این تفسیر و کاربرد از «ولایت» در نزد اهل سنت هیچ قایلی ندارد. آنها این تفسیر از «ولایت» را بر نتافته، و اصلاً قایل به وجود چنین امام و امامت نیستند. در نتیجه عصمت در امام را نیز انکار کردند. در واقع مرجعیت علمی و دینی خاندان رسالت، یکی از وجوه تمایز تشیع از تسنن است. شیعیان، به وجود مقامی معصوم پس از حیات پیامبر اکرم ا برای تفسیر وحی و بیان احکام شریعت، ایمان راسخ دارند و معتقدند که این مقام، به اهل بیت × واگذار شده است. اما اهل سنت، در ضرورت این مقام، تردید دارند و اجتهاد صحابه و دست‌پروردگانشان را برای پاسخ به مشکلات جامعه اسلامی کافی می‌شمرند. (طباطبایی، بی تا/۹).

#### ۴. ولایت به معنی تصرف

«ولایت» به معنی تصرف، نوعی اقتدار و تسلط فوق‌العاده است. این ولایت، عبارت است از تصرف در خلق بعد از فنا در حق و بقای به حق. مقصود این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت، به مقام قرب الهی واصل می‌گردد. بر اساس آیه قرآن نتیجه‌ی وصول به مقام قرب این است که سلطه بر ضمایر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می‌شود.<sup>(۱۲)</sup> «ولایتی تصرف» بالاترین مراحل «ولایت» است. باطن «نبوت» همین «ولایت» است. این تفسیر از «ولایت» وجه مشترك تشیع با عرفان نظری است، هر دو ضرورت انسان کامل،

و حجت زمان را مطرح و از آن به قطب تعبیر می‌کنند. (مطهری، ۱۳۶۹/۵۰-۵۸).

## ۵. ولایت به معنی تفویض

سخن در باب ولایت به معنای تفویض و تشریح احکام به پیامبر و امامان معصوم در فرهنگ و ادبیات دینی اسلامی زیاد است. هر فرقه‌ای بر اساس مشرب‌های کلامی، فقهی، تفسیری و عرفانی از آن داد سخن داده، و چه بسا در درون هر فرقه‌ای نیز توافق دیدگاه وجود ندارد، اما به طور کلی می‌توان آن را به دو نگاه: سلبی و ایجابی تقسیم کرد.

برخی با مددگیری از آیات قرآن کریم<sup>(۱۳)</sup> و روایات (کلینی، ۱۳۸۸، ۱/۲۶۵-۲۶۷؛ وهبی، بی‌تا/۲۸). از تفویض احکام و تشریح آن به پیامبر و امامان معصوم جانبداری نموده و گفته‌اند: مقصود از ولایت به معنای تفویض این است که خداوند متعال اختیار تشریح قانون را پیامبر و امامان معصوم بسپارد. بدین معنا که دستگاه تشریح بر محور اراده و خواست آنان بگردد و خداوند متعال مقام و منصب تشریح را در تمام موارد، به آنان تفویض نماید و جمعی، با مقبولیت این نگاه، با تحدید و تضیق گستره آن، گفته‌اند: مقصود از ولایت به معنای تفویض این است که ولایت پیامبر و ائمه در طول ولایت خداوند قرار دارد؛ یعنی ولایتی ذاتی از آن خداوند است، ولایت پیامبران و اولیائی الهی جعلی و عرضی است (همدانی، بی‌تا/۱۲۴؛ طباطبایی، بی‌تا/۲۷۶) و در مقابل، گروهی دیگر، با تکیه به آیات و روایات به نفی ولایت به معنای تفویض قلم و قدم زدند و گفتند: در آیات، ولایت، تنها به خداوند نسبت داده شده و از آیات، ولایت غیر خدا به نحو تفویض استفاده نمی‌شود.

طرفداران نگاه سلبی با پشتوانه‌ای آیات، روایات و دلایل عقلی به نفی ولایت تشریحی غیر خداوند استدلال نموده می‌گویند: مقتضای توحید ربوبی این است که خداوند متعال مالک، ولی و صاحب نعمت انسان است. از این رو، تعیین حدود و ثغور حرکت‌های فردی و اجتماعی انسان به عهده اوست و خداوند این کار را با بعثت پیامبران و انزال کتب آسمانی انجام داده است. پیامبران، نقشی جزء ابلاغ پیام و قانون الهی ندارند. به همین جهت اعتقاد

به تشریح پیامبران اگر همراه با اعتقاد به تشریح خداوند باشد، نوعی شرک و اگر همراه با سلب حق قانون‌گذاری خداوند باشد، تفویض و محال است.

سخن طرفداران نگاه سلبی، در اثبات نظریه‌اش پریشان و از کم دقتی رنج می‌برند؛ زیرا آنان، از جانب با مقبولیت و جوب نصب امام، (ایچی، بی تا، ۷-۸/۳۴۵؛ اسدآبادی، بی تا/ ۵۱۰) سمعاً<sup>(۱۴)</sup> و یا عقلاً<sup>(۱۵)</sup> امنأ و یا با خوف از فتنه، به نفی تشریح رأی دادند، در صورت که در منابع اولیه آنان، تشریح و جعل احکام به خلفاء، اصحاب، تابعین و حاکمان نسبت داده شده است. (ماوردی، بی تا/ ۵۱). در نتیجه، با مقبولیت و جوب نصب امام در هندسه معرفتی اهل سنت، و عملیاتی نمودن سیره عملی خلفاء و... در زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی شان، سخن آنان در همسانی ولایت تشریحی با شرک و تفویض، ناصواب و خالی از حقیقت و دقت است.<sup>(۱۶)</sup>

بنابراین، از آنچه گفته شد، این نکته روشن گردید که «ربوبیت»، «عبودیت»، «ولایت» و «حکومت»، همگی اختصاص به خالق و آفریننده انسان دارد و اگر انبیاء و مرسلین و ائمه (علیهم السلام) «ولایت تشریحی» و حکومت بر جامعه بشری دارند، این ولایت‌ها، ظهوری از ولایت خدا و به اذن و فرمان اوست و اگر در عصر غیبت نیز برای فقیه جامع الشرایط، ولایت و مدیریتی در محدوده تشریح و قانون اسلام بر جامعه مسلمین وجود دارد، آن نیز، باید به اذن و فرمان خداوند باشد وگرنه، همان طور که گفته شد، انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند و هیچ انسانی سرپرست انسان دیگر نمی‌تواند باشد. (جوادی آملی، بی تا/ ۴۷ و ۵۰ و ۱۲۹).

بنابراین، ولایت، اولاً و بالذات از آن خداوند است، ثانیاً و بالعرض جهت تشکیل جامعه‌ای دین‌مدار و جاری بودن حکومت و حاکمیت خداوند در زمین، خداوند متعال این ولایت (ولایت تشریحی) را برای بندگان مخصوصش که انبیاء و اوصیاء باشند، عطا فرموده است.

در نتیجه، پیامبر و امامان معصوم می‌توانند به اذن خدا در چارچوب اصول، هنجارها و قانون الهی حق تشریح و قانون‌گذاری داشته باشند. این گونه ولایت، برای ائمه و نمایان آن‌ها ثابت است و چنین چیزی هیچ تضادی با خاتمیت ندارد، بلکه استمرار شریعت خاتم در



بستر زمان است؛ زیرا اولاً، آن قانون‌الهی را برای مردم تبیین کنند؛ ثانیاً، جزئیات احکام را از کلیات آن استخراج نمایند؛ ثالثاً، رهبری جامعه را در جهت اجرای آن احکام برعهده گیرند و رابعاً، در صورت وقوع تراحم در احکام در مسیر اجرای آن، بر اساس قاعده اهم و مهم رفع تراحم نمایند.

### ب) ولایت تکوینی

لغت‌دانان، واژه «تکوین» را «احداث»، و «ایجاد» خوانده و گفته‌اند: «کون‌الشیء فتکون»؛ یعنی من آن چیز را احداث کردم، پس او حادث شد، از این رو، خداوند خالق و آفریننده اشیاء از عدم به وجود است. (ابن منظور، بی تا، ۱۲ / ۱۹۲).<sup>(۱۷)</sup> اما در اصطلاح متکلمین منظور از تکوین ایجاد شیء مسبوق به ماده است، بر خلاف ابداع که ایجاد شیء معدوم، مسبوق به ماده نیست.

«ولایت تکوینی»، به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است، که انسان، با اراده و اذن خداوند به آن واصل می‌گردد. به عبارت روشن‌تر، «ولایت تکوینی»، کمال روحی و تعالی معنوی است که انسان در پرتو عمل به آموزه‌ها و قوانین شرع مقدس به آن دست می‌یابد. (جوادی آملی، بی تا/۲۳). «ولایت تکوینی» در حقیقت تصرف در خلق بعد از فنای در حق و بقای به حق است. مقصود این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت، به مقام قرب الهی واصل، که نتیجه‌ی وصول به مقام قرب، تسلطه بر ضمائر، شاهد بر اعمال و حجت بر زمان است،<sup>(۱۸)</sup> که زمین، هیچ‌گاه از ولی‌ی که حامل چنین معنویتی باشد، به عبارت دیگر از انسان کامل خالی نیست. (مطهری، بی تا/ ۵۶-۵۷). در نتیجه، معجزات و کرامات پیامبران و اولیایی دین از آثار همین «ولایت تکوینی» است.

با توجه به تعریف اندیشمندان از «ولایت تکوینی»، می‌توان وجه اشتراک آنان را در شاخصه‌ها و مؤلفه‌های ذیل بیان داشت:

- مقام قرب الهی؛

- ظهور و تجلی معنویت خاص؛
- قدرت تصرف در امور و سرپرستی موجودات جهان با اذن خداوند متعال؛
- تصرف در فرایند نظام علی و معلولی، کاری خلاف عادت و جریان طبیعی عالم اسباب. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۶، ۹/۱۶۱).

### طبقه‌بندی ولایت‌تکوینی

رسیدن به غایت قسوامی ولایت‌تکوینی، محصول تلاش و کوشش است، که بندگان در پیمودن صراط عبودیت و بندگی به دست می‌آورند. تلاش بیشتر، محصول زیادتر، کم‌توجهی به معنویت و عبودیت داشتن محصول کم‌تر. از این‌رو، خداوند متعال کسانی را که سعی بلیغ عبودیت و بندگی در پرتو آموزه‌های دینی دارند، بالاترین مقام «ولایت تکوینی» را به او عطا می‌کند و در مقابل، کسانی که همت کم‌تر دارند به نازل‌ترین مقام آن کفایت می‌ورزند.

اندیشمندان اسلامی سه مرتبه برای «ولایت‌تکوینی» ذکر کرده‌اند: الف) مرتبه ولایت عامه مومنان نیک‌کردار؛ ب) مرتبه ولایت خاصه عارفانی که با مجاهده به مقام قرب رسیده‌اند؛ ج) مرتبه خاص‌الخاص که مخصوص انبیاء و ائمه<sup>ه</sup> است که آن‌ها به دلیل استعداد ذاتی خود محبوب الهی شدند و در مقام ذات و صفات و افعال الهی ذوب، و آن‌ها آئینه تمام‌نمای الهی هستند. این گروه، همان انسان‌های کامل، حجت‌های الهی و واسطه‌های فیض هستند که زمین هیچگاه از آن‌ها خالی نمی‌شود.<sup>(۱۹)</sup> فیض الهی دائمی است و همه کسان می‌توانند بدان برسند، منتها برخی استفاده تمام از آن می‌کنند که این‌ها بر حسب استعداد ذاتی‌شان به مقام خاص‌الخاص می‌رسند و برخی بهره‌های فراوان می‌برند که این‌ها به مقام خاص نائل می‌شوند و گروهی نیز به فراخور حال خود بهره می‌برند که آن‌ها عامه مومنان نیک‌کردارند. البته برای او نیز، ابتداء فیض الهی باریدن گرفته که در باطن او غوغایی برپا کرده و او را به تلاش و کوشش واداشته است وگرنه، اگر

فیض و جذبه الهی نباشد، رسیدن به مقام قرب محال است. (ملا صدرا، بی تا/ ۴۸۷-۴۸۸). بنابراین، روشن گردید که مقام «ولایت تکوینی» مقام قرب و مقام معنوی است که موجب تصرف در امور خارجی می شود. این تصرف را در سه طبقه می توان طبقه بندی کرد: (۱) آن ها واسطه فیض الهی هستند؛ (۲) برخی کرامات از آن ها سر می زند و این کرامات همگی به اجازه الهی است؛ (۳) دعای آن ها برای امور مطلوب مستجاب می شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۶، ۹/ ۱۶۲-۱۶۳).

اهل سنت، با مقبولیت و پذیرفتن اصل «ولایت تکوینی» در باب طبقه بندی آن، سخن روشن ندارند، برخی با تمیز و تفکیک «کرامت» و «معجزه» به تفاوت آن دو رونق داده و گفته اند: «کرامت» از جنس «معجزه» نیست، در نتیجه، کرامت «ولی» محدودتر از معجزه «نبی» است، (ایچی، ۱۳۲۵ق، ۷-۸/ ۲۸۸). اما تجلی کارهای خارق العاده (ولایت تکوینی به معنای استجاب دعا) از عموم مومنین و مسلمین ممکن، که اسم آن، معونه است. پس، معجزه مربوط به انبیاء، کرامت مال اوصیاء، خارق عادت از کمالات مسلمین و اهانت از صفات فاسقین مثل مسیلمه کذاب است. (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ۴-۵/ ۷۲-۷۳).

اندیشمندان شیعی و سنی، مکانیزم یافتن و واصل شدن به مقام بلند «ولایت تکوینی» را کشتن نفس اماره، خاکستر نمودن هوس و میل خودسرانه و در یک کلام، صیقل دادن نفس و پیراستن آن از ناپاکی ها قلمداد می نمایند. شهید مطهری می نویسد: .... اساساً انسانی که هنوز محکوم هوس ها و میل های خودسرانند، از چنین کرامت هایی محروم است. (مطهری، بی تا/ ۵۰). و نیز، تفتازانی می نویسد: «ولی» کسی است که همیشه بر طاعات و بندگی مواظبت، پیوسته از معاصی پرهیز و از لذت ها و شهوت ها، اجتناب می نماید. (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ۴-۵/ ۷۲-۷۳). در نتیجه، در هندسه معرفتی اندیشمندان مسلمان راه کسب مقام «ولایت تکوینی» مشترک است.

آثار مکتوب اهل سنت با مقبولیت «ولایت تکوینی» در قالب «کرامات» یا «معجزه»، نشان از پراکندگی و پریشانی اقوال و دیدگاه آنان در باب «ولایت تکوینی» دارد. (همان). آنان، با جدای «حاکم» از «والی» توافق دارند که «حاکم» هیچ گونه «ولایت تکوینی» ندارند، اما برخی

اما از عدم «ولایت تکوینی» «والی» نیز جانبداری، و گروهی دیگر از داشتن «ولایت تکوینی» «والی» طرفداری می‌نمایند. از این‌رو، اکثر معتزله و برخی از اشاعره منکر «ولایت تکوینی» «والی» (همان) و در مقابل، اکثر اشاعره، متصوفه و ابوالحسن بصری از معتزله، از «ولایت تکوینی» «والی» حمایت می‌نمایند. (ایجی، ۱۴۲۵، ۷-۸/۲۸۸؛ طوسی، ۱۴۰۹/ق/۳۷۸).

بنابراین، اهل سنت، «ولایت تکوینی» حاکم بماهو حاکم را انکار نموده و اگر از «ولایت تکوینی» حاکمی جانبداری می‌نمایند، از باب «والی» بودن آن حاکم است؛ یعنی آن حاکم افزون بر حاکم بودن، «ولی» خداوند نیز هست، لذا از آنجا که «والی» «ولی» خداوند و یا «عارف» هست، «ولایت تکوینی» (کرامات) دارند. چنانچه، کرامات خلفاء و برخی از حکام را محصول «والی» بودن آنان قلمداد می‌نمایند که ما به برخی از سخنان بزرگان اهل سنت اشارت می‌نماییم.

۱. ابوالحسن بصری می‌گوید: سخن صواب این است که ظهور و تجلی معجزات و کرامات از غیر انبیاء نیز جایز و ممکن است. (علم الهدی، بی تا/۳۲۷-۳۲۸).
۲. ابن تیمیه می‌نویسد: کرامات اولیاء و آنچه که خارق عادات خداوند متعال توسط اولیاء در انواع علوم، مکاشفات، قدرت، و تأثیرات جاری و ساری است، از همه صحابه، تابعین و امت در همیشه قرن‌ها، تا قیام قیامت درست است و صحیح. (ابن تیمیه، ۱۹۷۳، ۳/۱۵۶).
۳. ابن حجر هیثمی می‌گوید: حق این است که تجلی کرامات از دست اولیایی که حق عبودیت را ادا کرده‌اند ممکن و جایز است. (هیثمی، بی تا/۱۰۷). ۴. شیخ احمد حموی حنفی می‌نویسد: چطور کسی را که برای اولیاء الهی در حال حیات و بعد از حیات قائل به «ولایت تکوینی» است، محکوم به کفر می‌کنید، و حال آن‌که این ولایت تکوینی به خداوند متعال بر می‌گردد، و جمهور مسلمین قایل به ولایت تکوینی اولیائی الهی هستند و این را امر ممکن و جایز می‌دانند و هیچ در تردیدی در آن نیست. این از ضروریات دین، بلکه از بدیهیات است. (صفار، ۱۹۷۳، ۱/۴۱۶).

بنابراین، «ولایت تکوینی»، تردیدناپذیر است؛ زیرا «معجزه‌ها»، «کرامت‌ها» و کارهای

«خارق‌العاده» پیامبران الهی و امامان معصوم<sup>۱</sup> از این نوع است. آنان، با اطاعت محض از پروردگار متعال، به قدرت و توانایی‌های حیرت‌انگیزی دست می‌یابند و خداوند متعال به آنان چنان قدرت و اراده‌ای می‌بخشد که می‌توانند به اذن پروردگار در جهان هستی تصرف کنند و برخلاف عادت و جریان طبیعی دنیا، حوادثی را به وجود آورده، که هرگونه تصرف معنوی غیرعادی در نفوس و اجسام انسان‌ها و جهان طبیعت، از این نوع است.<sup>(۲۰)</sup>

اما علی‌رغم تردیدناپذیری «ولایت‌تکوینی» در فرهنگ اسلامی، برخی به دلیل کم‌دقتی و بی‌توجهی به منابع اسلامی، آن را ناسازگار با توحید افعالی خداوند یافته، و به شبهه‌افکنی دامن زده و گفته‌اند: ولایت‌تکوینی ائمه با توحید افعالی ناسازگار، و باور به ولایت‌تکوینی منجر به علو می‌گردد و نیز اگر ائمه ولایت‌تکوینی می‌داشت، مورد ستم واقع نمی‌شد! و یا می‌گویند: ولایت‌تکوینی زمینه سوء تصرف می‌گردد و....

سخنان گفته‌شده، به دلیل ناسنجیده بودنش نیازمند به پاسخ تفصیلی نیست؛ زیرا اولاً، به صورت روشن در گفته‌های پیشین با مددگیری از آیات، روایات، و سیره عملی انبیاء و اولیای الهی به آن پاسخ داده شد و ثانیاً، مراجعه به منابع روایی، تاریخی و تفسیری بر سبک‌اندیشی و بی‌پایه بودن آن کفایت می‌کند، اما به صورت اجمال در پاسخ می‌گوییم: روش رسیدن به ولایت‌تکوینی با سوء تصرف ناسازگار است؛ زیرا ولایت‌تکوینی، محصول عبودیت، بندگی، صفا دادن قلب و نیت است. اندیشمندان اسلامی همه توافق دارند که تنها روش واصل به ولایت‌تکوینی، عبودیت، بندگی و عمل خالصانه و خالی از ریب، ریا و سوء نیست است. در باب شبهه علو و ناسازگاری ولایت‌تکوینی با توحید افعالی می‌توان گفت: که آیات و روایات زیاد وجود دارد که خیلی از کارها را به پیامبران، و ائمه نسبت داده است و نیز عملاً در زندگانی آنان، معجزات و کرامات زیاد اتفاق افتاده، در ضمن این نکته نیز قابل تذکر است که: ولایت‌تکوینی ائمه، در عرض و طول ولایت خداوند نیست، همان طور که این ولایت استقلالی هم نمی‌باشد، بلکه این ولایت، به اذن خداوند متعال و به عنوان مظهر الهی به آنان داده شده است. البته اگر ولایت ائمه را مستقل از خداوند یا در

طول و عرض ولایت خدا تقلی نماییم، ناصواب و ناسازگار با توحید افعالی می‌تواند باشد. داشتن ولایت تکوینی ائمه، هیچ تلازم با ستم‌دیدگی آنان ندارد؛ زیرا لازمه داشتن ولایت تکوینی انتقام‌گیری نیست، چون اگر چنین باشد، خداوند نیز باید دلیل داشتن ولایت تکوینی همواره از مجرمین انتقام بگیرد (نعوذبالله)، چون انتقام نمی‌گیرد، آیا می‌توان گفت: خداوند ولایت تکوینی ندارد؟ و نیز، با دعا کردن در رفع دشمن، آنان نیاز به ولایت تکوینی نداشتند، پس می‌توان گفت که ولایت تکوینی ائمه به خاطر هدایت، ارشاد و راهنمایی بندگان، و ایصال الی‌المطلوب است نه دفع دشمن!

#### د) ولایت در قرآن

«ولایت» از مفاهیم اساسی در قرآن کریم است. در يك نگاه اجمالی به آیات، در می‌یابیم که «ولایت» در قرآن کریم گاهی به: «ولایت حق» و «ولایت باطل»<sup>(۲۱)</sup> و زمانی به «ولایت تشریحی» و «ولایت تکوینی»<sup>(۲۲)</sup> طبقه‌بندی شده است. اما آنچه کانون توجه مفسران است، این نکته است که با نفی «ولایت باطل»، «ولایت» در تمامی کاربردهایش اولاً و بالذات مخصوص ذات اقدس الهی است.

قرآن کریم، موارد زیادی از تصرفات تکوینی را به انبیاء و غیر انبیاء با عنوان معجزه و کرامت نسبت داده است. مانند: تصرف حضرت یوسف × در بینایی چشمان پدر؛ (یوسف/۹۳ و ۹۶). یا مانند: تصرف تکوینی حضرت موسی × در جاری نمودن آب از دل سنگ (بقره/۶۰). و دو نیم ساختن دریا؛ (الشعراء/۶۳). یا مثل تصرف تکوینی یاران سلیمان × در آوردن قصر ملکه صبا پیش از ملکه در محضر حضرت سلیمان ×؛ (نمل/۳۸، ۳۹، ۴۹). و یا تصرف تکوینی حضرت مسیح × در ساختن پرنده از گل و زنده کردن آن، دادن بینایی به نابینای مادر زادی، زنده کردن مردگان (آل عمران/۴۹؛ مانده/۱۱۰). و... و سرانجام، تصرف تکوینی پیامبر اکرم | در دو نیم کردن قمر (شق القمر). (قمر/۱-۲).

بنابراین، روشن است که بازیابی بینایی چشمان یعقوب ×، معجزه موسی ×، کار

خارق العاده یاران سلیمان، تصرف عیسی ×، و شق القمر نمودن پیامبر اکرم |، همه و همه، افزون بر قدرت خداوند، محصول اراده و خواست آنان نیز، بود که در پرتو قدرت خداوند، توانا و قادر گشتند و به اذن خداوند متعال چنین کارهای را انجام دادند. (طبرسی، بی تا، ۵/ ۱۸۶؛ فخررازی، بی تا، ۸/ ۷۴۸).

در نتیجه، حاصل و فراورده آیات در قرآن کریم، اثباتی اصل اولیه «ولایت»، نفی «ولایت» از غیر حق، و ضرورت بازگشت هر ولایتی بر اساس توحید در ربوبیت<sup>(۲۳)</sup> به «ولایت» خدای سبحان است؛ (طباطبایی، ۱۳۷۲، ۸/ ۲۰-۲۲). به این معنی که «ولایت» او منشأ و خاستگاه از غیر ندارد، بلکه «ولایت» او، «ولایت» بالذات است. اما آیاتی که «ولایت» دیگران، غیر از خداوند مثل «ولایت» شیطان،<sup>(۲۴)</sup> آتش،<sup>(۲۵)</sup> رسولان، و اولیاء را بیان می کنند، هدف، بیان مظاهر ولایت الهی در بُعد جمال و جلال است؛ زیرا این موجودات، مظاهر و وسائلی هستند که ولایت شان در بُعد تشریح یا تکوین از حضرت حق سر چشمه می گیرد، از اینرو، «ولایت» بالغیر دارند.

از نظر قرآن کریم، فریضه «ولایت» عترت طاهره<sup>^</sup> و همچنین سرنوشت حاکمیت سیاسی به عنوان استمرار «ولایت» رسول اکرم | و مجاری ولایت الله، نه تنها در تار و پود پیکره دین قرار دارد، بلکه بدون «ولایت» اهل بیت، نه دین کامل است و نه نعمت تمام. «ولایت» پیامبر | و عترش، از طرف خداوند بالذات و ثابت است و آن ها از طرف خداوند به این وظیفه مأموریت یافته اند. (طباطبایی، ۱۳۷۲، ۵/ ۱۷۷-۱۸۶).

## ه) ولایت در حدیث

حدیث، نقل و حکایت قول، فعل و یا تقریر معصوم است. برای فهم معارف اسلام و استنباط احکام، مراجعه به حدیث به عنوان مفسر و مبین کتاب الله ضروری است. ادعیه مأمور و زیارت های منقول از عترت طاهره<sup>^</sup> نیز بخشی از حدیث را تشکیل می دهد. روایات «ولایت» را می توان در چهار طبقه، طبقه بندی نمود:

الف) در دعاهای صحیفه سجادیه، واژه «ولایت» ظهور در مفهوم تدبیر و تصرف دارد. در فراز از دعای هشتم می‌خوانیم که: «اللهم اعوذبک من سوء ولایة لمن تحت ایدینا» و در دعای بیستم می‌خوانیم: «اللهم صلی علی محمد و آل محمد و توجئی بالکفایة و سمنی حسن الولاية» (صحیفه کامله سجادیه).

ب) در روایات الاحکام، شاخه‌های مختلف ولایت تشریحی که در فقه کاربرد دارد، بیان گردیده است. مانند: ولی میت، ولی مقتول، ولی قصاص، ولی قضا، ولاء ارث و... که از محورهای مهم و اساسی این نوع از «ولایت» در روایات است. (حرعاملی، ۱۴۲۷ق، ۸۰۱/۲).  
ج) اضافه بر کاربردهای فوق، کثیری از روایات الاحکام، به مصداق اتم و اکمل «ولایت» که زعامت و رهبری سیاسی، حق یا باطل است، اختصاص یافته‌اند. موضوعات مانند: ولایت عادل، ولایت ظالم، و... (همان، ۵۴/۱۲).

د) دسته چهارم از روایات، اخبار متواتری هستند که در ابعاد مختلف، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت، و جایگاه آنان را بیان می‌کند.<sup>(۲۶)</sup>

با توجه به این مجموعه‌ی از روایات که به عنوان نمونه، به سه مورد آن اشاره شد، روشن می‌گردد که روایات ظهور در ابعاد گوناگون ولایت اهل بیت × دارد که عبارت است از: ۱- امامت، رهبری و سرپرستی جامعه اسلامی؛ ۲- قضاوت و مرجع حلّ خصومات؛ ۳- مرجعیت علمی و دینی؛ ۴- ولایت تکوینی.

از این ابعاد چهارگانه، اگرچه ولایت تکوینی خاندان عترت ×، عقیده قلبی عموم پیروان تشیع و قاطبه عالمان شیعی مذهب است، ولی در این میان، عده‌ای نادر بوده‌اند که در اطراف آن شبهه‌هایی داشته‌اند. (مطهری، بی تا/ ۵۷).

شیخ اعظم محی‌الدین ابن عربی بر مطلب فوق تأکید داشته،<sup>(۲۷)</sup> و در مواضع مختلف از فتوحات، بعد از مقام خاتمیت، مرتبه «ولایت» علی بن ابی طالب × را فوق مقام جمیع انبیا و اولیا دانسته، و بر این مطلب با احادیث وارد از حضرت رسول استدلال نموده است. (ابن عربی، ۱۲۶۹ق، ۱/ ۱۳۰).



ابن عربی در آثار خویش گاهی «امامت» را در معنایی مطلق؛ یعنی «تقدم»، «ولایت» و «تصرف» به کار می‌برد که در این صورت هر شخص به اندازه مالکیت و تصرف خویش در چیزی امام آن است. «کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته، فعمت الامامة جميع الخلق، فحصل لكل شخص منهم مرتبة الامامة... ویتصرف بقدر ما ملکه الله من التصرف فيه». (همان، ۴۷۶/۳). بنابراین، هر انسانی به اندازه سعه یا ضیق وجودی خویش امام است. ایشان تأکید می‌کند که عالم انسانی، همچنان که دارای امت‌هایی هستند، امامانی نیز دارند، روح فکری، امام است، روح عقلی، امام است، هر يك از حواس، امام هستند و هر يك از این امامان امتی دارند. (ابن عربی، بی‌تا/۶۳).

در اکثر آثار ابن عربی «امامت» به معنای «ولایت» به کار برده شده است. وی می‌گوید: «ولی» حقیقی خداوند است، امام اعلی، نیز حق تعالی می‌باشد.<sup>(۲۸)</sup>

به اعتقاد ابن عربی پیامبر اسلام از آن جهت که «ولی» است «امام اعظم» نام دارد، و همه اولیاء و انبیاء تابع او هستند. ابن عربی با نقل روایت از پیامبر: «لوکان موسی حیا ما وسعه الا أن یتبعنی»، (احمدبن حنبل، ۱۳۱۳ق، ۳/۳۸۷). نتیجه می‌گیرد: «ان الامام الاعظم اذا حضر، لایقی لنائب من نوابه حکم الاله، فاذا غاب، حکم النواب بمراسمه، فهو الحاكم غیباً و شهادة». (ابن عربی، بی‌تا، ۲/۲۹۵). لذا در غیبت امام اعظم که «عبدالله» است دو امام نائب او هستند. یکی «امام اکمل» که تدبیر الهی از آن اوست. و دیگر «امام روحانی» که صاحب حال است نه صاحب مقام.<sup>(۲۹)</sup>

ابن عربی در عنقاء مغرب از «امام اکبر» نام می‌برد که ختم «امامت» به اوست و هنگام ظهور، تمام امامان تحت امر او خواهند بود.<sup>(۳۰)</sup> این امام، «الامام المهدي» است که منسوب به بیت نبی و واجب‌الاطاعه است.<sup>(۳۱)</sup> سپس در توصیف مهدی می‌گوید: که وی جور را به عدل و فقر را به غنی تبدیل می‌کند، روحی به اسلام می‌دمد، به آن عزت می‌بخشد، دین واقعی و خالص رسول‌الله را از نوبر پای می‌دارد.<sup>(۳۲)</sup>

## و) نتیجه

«ولایت»، از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های باور اسلامی است، که آیین نجات‌بخش اسلام بر آن استوار و جاودانه گردیده است. در میان فرقه‌های اسلامی تنها شیعه امامیه است که بر اساس این اصل بنیادین باورهای خود را به تبع جانشینان پیامبر اسلام<sup>۱</sup> بر پایه‌ای صحیح بنیان نهاده‌اند. این اصل همان نقطه افتراق میان تشیع و تصوف با سایر فرقه‌های اسلامی است. در موقعیت امروزی، مؤلفه‌ای «ولایت» که از اصول عقاید شیعه به شمار است، با آسیب و چالش‌های روبرو گردیده؛ چرا قدرت سلطه با ساختن فرقه‌ای به نام «وهابیت»، احیاء و رواج اندیشه ابن تیمیه، به صحنه آمده، تا با به چالش کشیدن اندیشه توحیدی «ولایت»، وحدت و همدلی مسلمانان را از بام زندگی آنان برانداخته، و با پاشیدن بذر فتنه و نفاق، به صید اهداف ناپاکش برسند.

در این موقعیت، مرزبانی از حدود و ثغور باورهای اعتقادی تشیع و به خصوص اصل بنیادین «ولایت» به عنوان نقطه‌ای مرکزی اتحاد و همدلی مسلمانان، رسالت علما، نخبگان و اندیشه‌ورزان جامعه اسلامی است که با پاسخ‌گویی شایسته و بایسته به شبهات امروزی «ولایت» جامعه‌های اسلامی را به اتحاد و همبستگی برسانند. تلاش فتنه‌گران سبک سر، از همان قرن‌های اولیه هجری شروع و تا زمانه‌ای ما با شکل‌های گونه‌گون استمرار یافته است. شایسته‌ترین متد جهت برانداختن اندیشه فتنه و نفاق، مددگیری از منابع اهل سنت است. تحقیق حاضر با همین نگاه به بررسی ولایت‌تکوینی و تشریحی پر داختمه که حاصل آن تلاش را می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد:

آنچه گفته شد، این نکته قابل استخراج است که «ربوبیت»، «عبودیت»، «ولایت» و «حکومت»، همگی از شاخصه‌های روشن خداوند است. انبیاء و ائمه<sup>۲</sup> اگر «ولایت‌تکوینی و تشریحی» بر جامعه بشری دارند، این ولایت‌ها، به گونه‌ای تجلی از ولایت خدا و به اذن و فرمان اوست وگرنه، همان طور که در گفته‌ها آمد، انسان‌ها آزاد آفریده شده و هیچ انسانی سرپرست انسان دیگر نمی‌تواند باشد. بنابراین، ولایت، اولاً و بالذات از آن خداوند است،

ثانیاً و بالعرض جهت تشکیل جامعه‌ای دین‌مدار و جاری بودن حکومت و حاکمیت خداوند در زمین، خداوند متعال این ولایت را برای بندگان مخصوصش که انبیاء و اوصیاء باشند، عطا فرموده است.

اهل سنت نیز، «ولایت تکوینی و تشریحی» را در قالب «کرامات» یا «معجزه»، پذیرفته‌اند. آنان، با تفکیک حاکم از والی توافق دارند که حاکم هیچ ولایتی ندارد اما در داشتن ولایت والی برخی شان تردید دارند. اهل سنت اعتقاد دارند از آنجاییکه «والی» «ولی» خداوند و یا «عارف» هست، «ولایت تکوینی» (کرامات) دارند. چنانچه، کرامات خلفاء و برخی از حکام را محصول «والی» بودن آنان قلمداد می‌نمایند.

از نظر قرآن کریم، فریضه «ولایت» عترت طاهره<sup>۱</sup> و همچنین سرنوشت حاکمیت سیاسی به عنوان استمرار «ولایت» رسول اکرم<sup>۱</sup> و مجاری ولایت‌الله، نه تنها در تار و پود پیکره دین قرار دارد، بلکه بدون «ولایت» اهل بیت، نه دین کامل است و نه نعمت تمام. «ولایت» پیامبر<sup>۱</sup> و عترش، از طرف خداوند بالذات و ثابت است و آن‌ها از طرف خداوند به این وظیفه مأموریت یافته‌اند. باتوجه به مجموعه‌ی از روایات که به عنوان نمونه، به سه مورد آن اشاره شد، روشن می‌گردد که روایات ظهور در ابعاد گوناگون ولایت اهل بیت<sup>۱</sup> دارد که عبارت است از: ۱- امامت، رهبری و سرپرستی جامعه اسلامی؛ ۲- قضاوت و مرجع حلّ خصومات؛ ۳- مرجعیت علمی و دینی؛ ۴- ولایت تکوینی.

## پی نوشتها

- (۱). رویکرد کلامی، رویکرد فقهی، رویکرد تاریخی، رویکرد تفسیر و روایی، و رویکرد عرفانی.
- (۲). «اعلم ان الولاية مأخوذة من الولي و هو القرب، لذلك يسمى الحبيب ولياً، لكونه قريباً من محبة و في الاصطلاح هي القرب من الحق سبحانه».
- (۳). خواجه نصیرالدین، طوسی، رساله الامامة، مساله چهارم.
- (۴). مانند ولایت پدر و جد بر طفل صغیر.
- (۵). مانند ولایت حاکم اسلامی بر مسایل مربوط به حکومت و اداره کشور اسلامی.
- (۶). در تفسیر کبیر، و الکشاف نقل شده است: «من مات علی حب آل محمد مات شهیداً، الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له، الا و من مات علی حب آل محمد مات تائباً، الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنناً مستکمل الايمان،... الا من مات علی بغض آل محمد مات کافراً...».
- (۷). «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». النساء/۵۹. «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا». التوبة/۱۰۳. «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». احزاب/۶.
- (۸). «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». النساء/۵۹.
- (۹). «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ». المائدة/۶۷.
- (۱۰). «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً». المائدة/۳.
- (۱۱). «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ». آل عمران/۳۱؛ «وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» حشر/۷.
- (۱۲). «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». احزاب/۶. «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلَّةِ وَ كَبَّرَهُ كَبِيرًا». الاسراء/۱۱.
- (۱۳). «ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا». حشر/۷؛ قلم/۴؛ نساء/۸۰.
- (۱۴). مانند اشاعره.
- (۱۵). مانند معتزله.

(۱۶). نمونه‌های از تشریحات خلفاء را می‌توان چنین بر شمرد: تصرف در قضیه فدک در زمان خلیفه اول، تشریح نماز تراویح، قصه متعه زنان، تشریح در اذان، و تشریحات حکومتی، مثل جعل زندان، دیوان سالاری و... در زمان خلیفه دوم، و خواندن نماز مسافر چهار رکعتی توسطه خلیفه سوم .... ر.ک. محمدبن اسماعیل، بخاری، **الصحيح**، انتشارات دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا، کتاب صلوٰة تراویح، حدیث ۲۰۰۹؛ **صحيح مسلم**، الترغیب فی صلاة التراویح، ج ۶- ۵، ص ۴؛ مسلم، **صحيح مسلم**، شرح نووی، چاپ چهارم، دار احیاء التراث، بیروت، بی‌تا، ج ۹- ۱۰، باب ماجاء فی نکاح المتعة، ص ۱۸۴؛ عزالدین، علی، ابن اثیر، **تاریخ کامل**، ترجمه دکتر محمد حسین روحانی، انتشارات اساطیر، ایرانشهر، چاپ اول، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۶۲۹؛ محمد جریر، طبری، **تاریخ طبری**، انتشارات دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۳۲۲؛ فخررازی، **التفسیر الکبیر**، (ذیل آیه فین) دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

(۱۷). «والله مکون الاشياء؛ ای مخرجها من العدم الی الوجود».

(۱۸). «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». احزاب/۶. «وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلَّةِ وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا». الاسراء/۱۱.

(۱۹). نظریه فیض الهی در حقیقت یک بحث فلسفی است، اختصاص به اسلام ندارد، پیش از اسلام هم این نظریه وجود داشته است. در فلسفه اسلامی هم فیلسوفانی مثل فارابی، ابن سینا، با اندک تفاوت در نحوه فیض، این مسأله را طرح کرده‌اند و سهروردی نیز از این نظریه جانبداری نموده است.

(۲۰). روایت‌های فراوانی از معصومین علیهم السلام درباره «ولایت تکوینی» بیان شده است. از جمله خداوند در حدیثی قدسی می‌فرماید:

يَا ابْنَ آدَمَ اَنَا حَيٌّ لَا اَمُوتُ اَطِيعْنِي فِيمَا اَمَرْتُكَ حَتَّى اَجْعَلَكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ يَا ابْنَ آدَمَ اَنَا اَقُولُ لِلسَّمِيِّ ءِ كُنْ فَيَكُونُ اَطِيعْنِي فِيمَا اَمَرْتُكَ اَجْعَلَكَ تَقُولُ لِلسَّمِيِّ ءِ كُنْ فَيَكُونُ.

ای فرزند آدم! من زنده ام و نمی‌میرم. فرمان مرا اطاعت کن تا تو را زنده و جاودان گردانم. ای فرزند آدم! من هر چه بخواهم، با اراده می‌آفرینم. فرمان بردار دستورهایی من باش تا به تو نیز چنین قدرتی عطا کنم تا به هر چیز که بگویی موجود شو، بی‌درنگ به وجود آید. (حسین، نوری، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، قم، مؤسسه آل‌البیت × لایحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۲۵۹، ح ۱۲۹۲۸).

(۲۱). ولایت حق همان ولایت مختص ذات اقدس الهی است که در قرآن آمده است: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَهُ هُوَ الْوَلِيُّ». شوری/۹. ولایت باطل و منفی که در قرآن از آن مذمت شده است عبارتند از: الف) ولایت کافران «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَرِيدُونَ أَنْ

تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا». النساء/١٤٤. ب) ولاية غير خدا. «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا». رعد/١٦.

(٢٢). ولاية تشريعی همان حاکمیت و سرپرستی قانون و الهی است که از نظر قلمرو گاهی در مقياس محدود و زمانی در مقياس وسیع کاربرد دارد. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». بقره/٢٥٧. اما ولاية تکوینی آن است که کسی بتواند به فرمان و اذن خداوند در جهان آفرینش و تکوین تصرف کند و بر خلاف جریان و عادت طبیعی عالم اسباب، حوادث را به وجود آورد. «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ». شوری/٩. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، پیام قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ پنجم، ۱۳۸۱، ج ۹، ص ۱۶۱؛ ابوالفضل ابن الرضا، (علامه برقی) درسی از ولایت، بی جا، بی تا، ص ۷.

(٢٣). مثل «ولاية» تشريعی و تکوینی.

(٢٤). «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا» النساء/١١٩.

(٢٥). «مَا وَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَيَسَّ الْمَصِيرُ». الحديد/١٥.

(٢٦). «علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمر، عن عمر بن اذينة، عن زرارة والفضيل بن يسار و بكير بن اعين و محمد بن مسلم و بريد بن معاوية و ابي الجارود، جميعاً، عن ابي جعفر × قال: امر الله، عز وجل، رسوله بولاية علي و انزل عليه (إنما وليكم الله و رسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة.) و فرض ولاية اولى الامر، فلم يدروا ما هي، فأمر الله محمداً أ أن يفسر لهم الولاية كما فسّر لهم الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج. فلما أتاه ذلك من الله، ضاق بذلك صدر رسول الله | و تخوّف أن يرتدوا عن دينهم و أن يكذبوه، فضاق صدره و راجع ربه، عز وجل، فأوحى الله عز وجل إليه: «يا أيها الرسول بلّغ ما أنزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته والله يعصمك من الناس.» فصدع بأمر الله تعالى ذكره فقام بولاية علي × يوم غدیر خم فنادى الصلاة جامعة و أمر الناس أن يبلّغ الشاهد الغائب». قال عمر بن اذينة: «قالوا جميعاً - غير ابي الجارود - «و قال أبو جعفر ×: «و كانت الفريضة تنزل بعد الفريضة الأخرى و كانت الولاية آخر الفرائض، فأنزل الله، عز وجل: اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي. قال أبو جعفر ×: «يقول الله، عز وجل: لا أنزل عليكم بعد هذه فريضة، قد أكملت لكم الفرائض». اصول کافی، کتاب الحجّة، باب مانص الله ورسوله على الانتمه واحدا فواحد؛ «لا يقاس بأل محمد | أحد ولا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه أبداً، هم أساس الدين و عماد اليقين. اليهم يفى العالی و بهم يلحق التالی و لهم خصائص حقّ الولاية، و فيهم الوصية و الوراثة، الآن إذ رجّع الحقّ إلى أهله و نقل إلى منقلبه». نهج البلاغة، خطبه ٢؛ نهج البلاغة، ص ٣٣٣؛ نهج البلاغة، ص ٣٢٢.

(۲۷). اقسام بالله و آیاته - شهادة الحق لا بالمرء - ان علی بن ابیطالب - خیر الوری من بعد خیر الوری.

(۲۸). «فان الوالی علی الحقیقة هو الله». ابن عربی، الفتوحات المکیة، ج ۴، ص ۳۰۵؛ «ولما كان الحق تعالی الامام الاعلی و المتبع الاولی قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله، یدالله فوق یدیهم». ابن عربی، الفتوحات المکیة، ج ۴، ص ۳۲۷؛ سوره ۴۸: ۱۰.

(۲۹). «وهما اللذان یخلفان القطب اذا مات، و هما للقطب بمنزلة الوزیرین، الواحد منهم مقصور علی مشاهدة عالم الملکوت، والاخر مع عالم الملک». ابن عربی، الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۶. (۳۰). «والامام الاکبر المتبع الذی الیه النهایة والمرجع و تتعقد علیه امور الامة اجمع، فکل امام لا یخالف فی «امامت»ه اذا ظهر بعلامته، و کل امام تحت امر هذا الامام الکبیر، کما انه تحت امر القاهر القدیر، فهو لاخذ عن الحق، والمعطی بحق فی حق فلا تحزبوه و انصروه». ابن عربی، عنقاء مغرب، ص ۶۱.

(۳۱). «ان الله تعالی ذکر الختم المکرم، و الامام المتبوع المعظم، حامل لواء الولاية و خاتمها... فان الامام المهدي، منسوب الی بیت النبی... اماماً متبوعاً و امراض مسموعاً». همان، ص ۷۲.

(۳۲). «اعلم ایدنا الله ان الله خلیفة ینخرج و قد امتلئت الارض جوراً و ظلماً فیملؤها قسطاً و عدلاً لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول الله ذلك الیوم حتی یلی هذا الخلیفة من عترة رسول الله صلی الله علیه وسلم من ولد فاطمة یواطئ اسمه اسم رسول الله | جده الحسن بن علی بن ابی طالب یبایع بین الرکن و المقام». ابن عربی، الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۳۲۷. - به اعتقاد شیعیان جد حضرت مهدی # حسین بن علی<sup>۱</sup> است. و لذا صدر المتألهین در نقل این عبارت در: الحکمة المتعالیة الحسین بن علی ضبط کرده است. و عده معتقدند بر اثر اشتباه و یا تعصب ضد شیعی، در فتوحات کلمه حسین به حسن تبدیل شده است.

## کتاب نامه

### قرآن کریم.

نهج البلاغه، ترجمه مرحوم دشتی.

ابی الحسین احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة دفتر تبلیغات اسلامی قم، بی تا.

ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، انتشارات دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۷۳ م.

ابوالفضل ابن الرضا، (علامه برقی) درسی از ولایت، بی جا، بی تا.

ابوالقاسم محمود بن عمر، جارالله الزمخشری، الکشاف، بیروت، لبنان، بی تا.

ابوالقاسم، محمود بن عمر، جارالله، زمخشری، اساس البلاغه، دارالفکر، بیروت، بی تا.

ابوحامد، غزالی، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤتذالدين محمد خوارزمی، به کوشش حسین

خدیوچم، تهران، ۱۳۶۴ ش.

ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید، آوائیل المقالات، مکتبه الداوری، بی جا، بی تا.

ابی جعفر محمد بن حسن، طوسی، تهذیب الاحکام، انتشارات دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

احمد، الفيومی، المصباح المنیر، قم، دارالهجرة، ۱۴۲۵ ق.

احمد، حنبل، مسند احمد ابن حنبل، القاهرة، طبع المیمنیة، ۱۳۱۳ ق.

جعفر، سبجانی، ولایت تکوینی و تشریحی، مؤسسه امام صادق ×، قم، چاپ اول، ۱۳۸۲.

جلال الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۵.

حسین، نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت × لاحیاء التراث

العربی، ۱۴۰۸ ق.

خواجه نصیرالدین، طوسی، رساله الامامة، مسئله چهارم.

داود قیصری، اصول تصوف یا مقدمه شرح تائیه ابن فارض، مقصد دوم، فصل دوم.

داود قیصری، شرح فصوص الحکم، تحقیق حسن زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.

روح الله، خمینی، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، انتشارات موسسه

پاسدار اسلام، قم، ۱۴۰۶ ق.



- سعدالدین، تفتازانی، شرح المقاصد، انتشارات شریف رضی، بی جا، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبيرات صوفیه، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
- صحیفه کامله سجادیه، ترجمه سید علینقی، فیض الاسلام، بی جا، بی تا.
- صدرالمتألهین، مفاتیح الغیب، با تعلیقات مولی علی نوری، و مقدمه محمد خواجهوی، موسسه التاريخ العربی، بیروت، ۱۴۱۹ق.
- عبدالجبار، اسدآبادی، شرح اصول خمس، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- عبدالرحمن بن محمد، ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، المكتبة العصرية، بیروت، بی تا.
- عبدالرزاق، کاشانی، اصطلاحات الصوفیة، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۰.
- عبدالله، جوادی آملی، تفسیر تسنیم، تحقیق و تنظیم حجت الاسلام والمسلمین عبدالکریم عابدینی، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۸۷.
- عبدالله، جوادی آملی، ولایت در قرآن، قم، مرکز نشر فرهنگی رجاء، بی تا.
- عزالدین، علی، ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه دکتر محمد حسین روحانی، انتشارات اساطیر، ایرانشهر، چاپ اول، بی تا.
- عبدالرحمن، ایچی، شرح مواقف، مطبعة السعادة، مصر، چاپ اول، ۱۳۲۵ق.
- علامه حلی، منهاج الیقین فی اصول الدین، تهران، داراسوه، ۱۴۱۵.
- علی اکبر، دهخدا، لغت نامه دهخدا، ماده خلافت و خلیفه.
- علی بن محمد بن حبیب البصری البغدادی الماوردی، الاحکام السلطانية والولايات الدينية، بی جا، بی تا.
- فاضل، صفار، مظاهر الاهیة فی الولاية التکوینیة، انتشارات داراعرف، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۷۳.
- فخرالدین، طریحی، مجمع البحرین، المكتبة المرتضویة، تهران، ۱۳۶۵.
- فخررازی، تفسیر الکبیر، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- فخررازی، مفاتیح الغیب، طبع اول، مصر، قاهره، بی تا.
- کاظم، الحائری، الامامة والقيادة المجتمع، انتشارات مکتب سید کاظم حائری، قم، چاپ اول، ۱۴۶۰ق.
- مارتین مکدورت، اندیشه های کلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام..

- ماوردی، الاحکام السلطانیة، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
- مبارک بن محمد، ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث والاثر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- محمدتقی، مصباح یزدی، راه و راهنماشناسی، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، بی تا.
- محمدحسین، طباطبایی، المیزان فی التفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.
- محمد حسین، طباطبایی، شیعه در اسلام، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی تا.
- محمد، شجاعی، انسان و خلافت الهی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۲.
- محمدبن الحسن الحرالعاملی، وسایل الشیعه، با مقدمه شهاب الدین المرعشی النجفی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۷ ق.
- محمدبن حسن، نصیرالدین طوسی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، انتشارات شکوری، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- محمدبن یعقوب، کلینی، الاصول من الکافی، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ش.
- محمی الدین محمد بن علی، ابن عربی، الفتوحات المکیة، چاپ عثمان یحیی، بی جا، بی تا.
- محمی الدین محمد بن علی، ابن عربی، الفتوحات المکیة، دار صادر، بیروت، بی تا.
- محمی الدین محمد بن علی، ابن عربی، عنقاء مغرب، مکتبه محمد علی صبیح، مصر، بی تا.
- محمی الدین ابن عربی، الفتوحات المکیة، چاپ بیولا، قاهره، ۱۲۶۹ ق.
- مرتضی، مطهری، امامت و رهبری، انتشارات صدرا، چاپ یازدهم، ۱۳۶۹.
- مرتضی، مطهری، ولاءها و ولایتها، انتشارات صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۴.
- مسلم، صحیح مسلم، شرح نووی، چاپ چهارم، دار احیاء التراث، بیروت، بی تا.
- ناصر مکارم شیرازی و همکاران، پیام قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۸۱.
- ناصر، مکارم شیرازی، پیام قرآن، دارالکتب الاسلامیه تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۶.